

نام کوشان در کتابهای قدیم عربی و فارسی



به قلم دکتر محمد جواد مشکور

اسناد دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشرای عالی

پیش از آنکه به تحقیق در نام کوشان در کتابهای قدیم عربی و فارسی پردازیم لازم است بطور مقدمه چند سطر در باره تاریخ کوشانیان بنویسیم :

تاریخ کوشان : کوشانیان که در کتیبه‌ها و سکه‌ها نام آنان بصورت‌های مختلف : کوشانو ، کهوشانا ، کیورشانا ، کورشنو ، کورونو ، کورانو ، کورسانو ، خوارنو ، آمده از اقوام تخاری بوده‌اند که از قرن اول قبل از میلاد تا چهارم میلادی در مشرق فلات ایران از سغد گرفته تا افغانستان شرقی و ماوراءالنهر و هندوستان غربی فرمانروایی داشتند ، و معاصر با پادشاهان اواخر عهد اشکانی و اوایل دولت ساسانی بودند .

بعضی از دانشمندان تصور کرده‌اند که نام ایشان سکایی است و در اصل آن نام «کوشی» بوده و جمع آن «کوشانو» است و آن را با کلمه «یوئه‌چی» که قومی نیمه وحشی در آسیای وسطی بوده‌اند یکی دانسته‌اند .

عصر کوشانیان را مورخان به سه دوره : کوشانیان بزرگ ، کوشانیان خرد یا کیداری‌ها ، و بازماندگان کوشانیان خرد : «رتبیل‌ها» تقسیم کرده‌اند .

از بزرگترین امپراتوران این قوم «کانیشکا» (۱۲۰ - ۱۶۰ م) است که قلمرو شاهنشاهی کوشان را از رود گنگ و کشمیر و سیند تا حدود سیردریا (سیحون) رسانید . پایتخت تابستانی این پادشاهان در «کاپیچی» Kapici (بگرام) ، و کابل ، و پایتخت زمستانی آنان شهر پشاور بوده است .

اهمیت سلسله کوشانیان بیشتر در تبلیغ و اشاعه دین بودائی در مغرب هند و افغانستان و ماوراءالنهر و ایران شرقی است .

کوشانیان دین بودائی را با هنر یونانی که از باکتریان به ارث برده بودند بیامیختند شاهکارهایی که از هنر قدیم آسیای وسطی موجودست بیشتر یادگار عصر ایشان می باشد که از آن جمله دو مجسمه عظیم به نام دو بت بزرگ بامیان یکی به ارتفاع ۵۳ و دیگری به بلندی ۳۵ متر در افغانستان است .

واسودوا Vasudeva آخرین پادشاه کوشانیان بزرگ با چین و ارمنستان علیه دولت ساسانی متحد شد ، ولی سرانجام امپراطوری او به دست شاهپور اول ساسانی در سال ۲۲۰ میلادی منقرض گشت . از آن پس قلمرو کوشانیان به دست هپتالیان و ساسانیان افتاد و در میان آن دو مملکت تقسیم شد . ساسانیان فرمانروایان مشرق ایران را بمناسبت آنکه سابقاً کوشانیان در آن نواحی حکومت داشتند ، کوشان شاه می خواندند .

پادشاهان معروف کوشانیان بزرگ از اینقرارند :

- ۱ - کوجولا کدفیزس Kujula Kadphisès قرن اول میلادی .
- ۲ - ویمما کدفیزس Vima Kadphisès در حدود ۷۸ تا ۱۱۰ میلادی .
- ۳ - کانیشکا Kanishka بزرگترین شاهان کوشانی (۱۲۰-۱۶۰ م) .
- ۴ - واشیکا Vashika در اواخر قرن دوم میلادی .
- ۵ - کانیشکای دوم در اواخر قرن دوم میلادی .
- ۶ - هووشکا در اوایل قرن سوم میلادی .
- ۷ - واسودوا Vasudeva (۲۲۰-۱۸۲) که به دست شاهپور اول ساسانی از میان رفت و سلسله کوشان منقرض شد .

بعد از کوشانیان بزرگ نوبت به کیداریان یا کوشانیان کوچک می رسد که پایتخت ایشان در کابل بود و به دست یفتالیان یا هیاطله از میان رفتند .

بعد از آن نوبت به کوشانیان خردتری می رسد که آنان را «رتبیل» می گفتند و برزابلستان

ورخج و گاهی ایالت کابل حکومت داشتند و سرانجام در حدود سال ۲۵۸ هجری به دست یعقوب لیث صفاری برافتادند^۱.

نام کوشان در تورات: در بعضی از کتابهای قدیم اسلامی در ضمن تاریخ بنی اسرائیل از «کوشان» نامی یاد شده که بعد از عهد یوشع مدت هشت سال به قهر و غلبه بر یهود حکومت می کرد. از جمله در آثار الباقیه عن القرون الخالیه، تألیف ابوریحان محمد بن احمد البیرونی در گذشته در ۴۴۰ هجری چنین آمده است:

«علی ان بعضهم یزعم ان کوشان ملک الجزیره من آل لوط غلب علیهم (یعنی علی بنی اسرائیل) بعد یوشع فقهرهم ثمانی سنین ثم بعد «عثنیال» یعنی: «برخی از ایشان بر آنند که «کوشان» پادشاه جزیره که از فرزندان لوط بود پس از یوشع به بنی اسرائیل چیره گشت و آنان را هشت سال مقهور خود ساخت و آنگاه عثنیال قیام کرد»^۲.

محمد جریر طبری درباره این کوشان چنین نوشته است:

«وکان اول من سلط علیهم فیما قبل رجل من نسل لوط یقال له «کوشان» فقهرهم واذلهم ثمانی سنین ثم تنفدهم من یدہ اخ لکالب الاصغر یقال له عثنیل بن قنس^۳ یعنی: «نخستین گید بر بنی اسرائیل چیره گشت، چنانکه گفته اند مردی از پشت لوط بود که او را کوشان می گفتند، ایشان را هشت سال خوار و مقهور خود ساخت، سپس آنان را برادر کالب اصغر که او را عثنیل بن قنس می گفتند از دست وی برهانید»^۴.

کوشان ارمنی: ابوجعفر محمد بن جریر طبری در گذشته در ۳۱۰ هجری در تاریخ الرسل والملوک در ضمن حوادث سال ۱۳۲ هجری از بطریق ارمنی به نام کوشان یاد می کند

- ۱ - رجوع کنید به ایران در عهد باستان تألیف دکتر مشکور ص ۳۷۳ - ۳۷۸ و ص ۴۹۵ - ۴۹۶؛ افغانستان بعد از اسلام، ج ۱ تألیف عبد العی حبیبی ص ۴۸ - ۷۰.
- ۲ - الآثار الباقیه، طبع اردیا ص ۷۸.
- ۳ - نسخه بدل: قیس.
- ۴ - تاریخ الرسل والملوک (طبع عکسی اردیا) ج ۲، ص ۵۴۵ - ۵۴۶.

که پیش از هزیمت مروان بن محمد اسوی در جنگ زاب به دست مردم حرّان با سنگ کشته شد^۱.

کشور کوشان : ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی ، در گذشته در ۶۲۶ هجری ، در معجم البلدان ، از شهری به نام کوشان نام می برد که « در اقصای کشور ترك قرار داشته ، و پادشاه تغزغز^(۲) به ایشان مستولی گشته است ، و آنان از باشوکت ترین اقوام بودند ، و پادشاه ایشان بزرگترین شاهان ترك بوده است » سپس گوید : « اکنون نمی دانم حال ایشان چگونه است » پس گوید : « محمد بن عبدالله ثعلبی کوشانی ، از مردم اشبیلیه در اندلس که ابو عبدالله کنیه داشت ، و از ابو محمد سرخسی و عتّاب روایت کرده و مردی تارك دنیا و عابد بود و در ۴۱۳ هجری درگذشت منسوب به این نسبت است » . اینک عبارت یاقوت در زیر آورده می شود :

کوشان مدینه فی اقصی بلاد الترك و ملکها کان و المستولی علیها ملک التغزغز و کانوا اشد الناس شوکة و ملکهم اعظم ملوک الترك و اما الآن فلا ادري کیف حالهم و قد نسب بهذه النسبة محمد بن عبدالله الثعلبی الكوشانی من اهل اشبیلیة بالاندلس یکنی ابا عبدالله روی عن ابی محمد السرخسی و عتّاب و کان منطلقاً علی العبادة مات سنة ۴۱۳»^۳.

ابوالفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در گذشته در حدود ۳۸۰ هجری ،

۱ - تاریخ طبری ، ج ۱۰ ، ص ۱۳۲ ، چاپ عکسی از روی طبع اروپا .

۲ - « سخن اندر ناحیت تغزغز و شهرهای وی ، مشرق او ناحیت چینست ، و جنوب وی بعضی تبت است و بعضی خلیج و مغرب وی بعضی خرخیز (قرقیز) و شمال وی هم خرخیز است ، اندر همه حدود او و این ناحیت مهتر ناحیت است از ترك . . . و ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودندی ، و ایشان به تابستان و زمستان از جای بجای همی گردند بر گیاه خوارها ، و از این ناحیت مشک بسیار خیزد ، سوی سنجاب و سمور و قاقم ، و گوسفند و گاو و اسب . اندر این ناحیت آبهای بسیار است ، و آنان توانگر ترین ترکانند و تاتار هم جنسی از تغزغزاند (حدود العالم من المشرق الی المغرب ، بکوشش دکتر ستوده ، طبع دانشگاه تهران ص ۷۶) .

۳ - معجم البلدان ، چاپ عکسی از روی طبع اردیا ، ج ۴ ، ص ۳۲۰ .

در الفهرست خود از شخصی به لقب «کوشانی» یاد می‌کند که نامش در آن کتاب افتاده ، و وی باصالحی متکلم مناظره‌هایی داشته ، و از مجبوره یعنی جبریان بشمار می‌رفته و کتابهایی در آن مذهب تألیف کرده، که از جمله آنها کتاب خلق الافعال^۱، و کتاب الرؤیة بوده است^۲.
کشانیه : باز یاقوت از شهری به نام «کشانیه» یاد می‌کند که در نواحی سمرقند و شمال درهٔ سغد قرار داشت :

«کشانیه بالفتح تم التخفیف وبعد الالف نون و باء خفیفه بلدة بنواحی سمرقند شمالی وادی الصغد بینها و بین سمرقند اثنا عشر فرسخاً و هی قلب مدن الصغد و اهلها ایسر من جمیع مدن الصغد ، خرج منها جماعة من العلماء و الرواة و قد رواه بعضهم بالضم و الاول اظهر ینسب الیها ابو عمر احمد بن حاجب بن محمد الکشانی روی عن ابی بکر الاسماعیلی، و حفیده ابو علی اسماعیل بن ابی نصر محمد بن احمد بن حاجب الکشانی آخر من روی صحیح البخاری عن الضریری و توفی سنة ۳۹۱»^۳.

یعنی : کشانیه به فتح کاف و تخفیف شین و بعد از الف نون و باء خفیفه، شهری است در نواحی سمرقند و شمال درهٔ سغد . فاصلهٔ آن تا سمرقند دوازده فرسنگ است . آن‌دل شهرهای سغد است و مردم آن خوش رفتارتر از همهٔ شهرهای سغدند . از آنجا گروهی از دانشمندان و راویان بیرون آمده‌اند . بعضی کشانیه را به ضم روایت کرده و «کشانیه» گفته‌اند ولی به فتح خواندن آن بهتر است .

ابو عمر احمد بن حاجب بن محمد کشانی که از ابوبکر اسماعیلی روایت کرده منسوب به آنجاست و نوه‌اش ابو علی اسماعیل بن ابی نصر محمد بن احمد بن حاجب کشانی آخرین کسی است که صحیح بخاری از فربری روایت کرده و در ۳۹۱ هجری در گذشته است .
باز یاقوت در ضمن شهرهای سغد (باسین) از کشانیه یاد کرده می‌نویسد :

۱ - نسخه بدل : خلق الافلاك .

۲ - الفهرست ابن ندیم ، ترجمهٔ رضا تجدد ، ص ۳۳۹ .

۳ - معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۲۷۶ .

«ومن مدنها کشانیه ، اشتهیخن ، دبوسیه ، کرمینیه»^۱.

یعنی : از شهرهای کشانیه : اشتهیخن ، دبوسیه ، و کرمینیه است .

در جای دیگر از قول الجیهانی ، ابو عبدالله احمد بن محمد از علمای قرن چهارم هجری صاحب کتاب جغرافیای مفقود «المسالک والممالک» چنین می نویسد : «قال الجیهانی فی کتابه : الصغد كصورة انسان رأسه بنجکت ، ورجلاه کشانیه ، وظهره وفر ، وبطنه کبوکت ، ویداه مایمرغ ، وبزماخر وحبل مساحتہ ستہ وثلاثین فرسخاً فی ستہ واربعین»^۲.
یعنی : سغد چون پیکر آدمی است : سر او پنجکت ، و دوپایش کشانیه ، و پشتش وفر ، و شکمش کبوکت ، و دستهایش مایمرغ ، و بزماخر می باشد . و مساحت آن را سی و شش فرسنگ در چهل و شش فرسنگ قرار داده است .

باز می نویسد : «اسکارن، قرية بقرب دبوسیه من نواحی الصغد من قری کشانیه»^۳.

یعنی : اسکارن دهی است به نزدیک دبوسیه از نواحی سغد از دیهای کشانیه .

باز می نویسد : «اسمین من قری کشانیه قریته من سمرقند بماوراء النهر»^۴.

یعنی : اسمین از دیهای کشانیه نزدیک سمرقند در ماوراء النهر است .

یعقوبی - احمد بن یعقوب بن جعفر المعروف بابن واضح الاخباری در گذشته در

۲۸۴ هجری در کتاب البلدان چنین می نویسد :

«بلد الصغد واسع وله مدن جلیلة منیعة حصینة ، منها : دبوسیه ، وکشانیه ،

وکش ، و نَسَف وهی نَخْشَب ، افتتح هذه الكوراعی الصغد ، قتیبہ بن مسلم الباهلی

ایام الولید بن عبد الملک»^۵ یعنی :

سغد شهرستانی پهناور است و شهرهای بزرگ و منبع و استوار دارد که از آن جمله :

دبوسیه ، وکشانیه ، وکش ، و نَسَف یا نَخْشَب می باشد . این ناحیه یعنی ولایت سغد را

۱ - معجم البلدان ج ۳ ، ص ۹۵ . ۲ - ایضاً معجم البلدان ج ۳ ، ص ۳۹۴ .

۳ - ایضاً معجم البلدان ج ۱ ، ص ۲۵۲ . ۴ - معجم البلدان ج ۱ ، ص ۲۶۵ .

۵ - کتاب البلدان ، ضمیمه الاعلاق النفیسة طبع عکسی از روی چاپ اردیبهشت ۱۳۹۳ .

قتیبه بن مسلم باهلی به روزگار ولید بن عبدالملک فتح کرد .

ابن خردادبه - عبیدالله بن احمد در گذشته در ۳۰۰ هجری می نویسد :

«ولسمرقند قهندز ولها من المذن : الدبوسیه ، وارینخن ، وکشانیة ، واشتیخن ،

وکیش ، ونسف ، وخیجنده»^۱ یعنی :

سمرقند را کهن دژ است و شهرهای آن : دبوسیه ، واریجن ، وکشانیة ، و

اشتیخن ، وکش و نسف ، وخیجنده باشد .

اصطخری - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی در گذشته در بعد از سال ۳۴۰

هجری می نویسد :

«ومن سمرقند الی اشتیخن ۷ فراسخ علی شمال سمرقند ، ومن اشتیخن الی الکشانیه

غربی ۵ فراسخ ، ومن الکشانیه الی ربنجن فرسخان»^۲ .

یعنی : از سمرقند تا اشتیخن از جانب شمال سمرقند هفت فرسنگ ، و از اشتیخن

تا کشانیة غربی پنج فرسنگ ، و از کشانیة تا ربنجن دوفرسنگ است .

المقدسی - ابو عبد الله شمس الدین محمد بن احمد المعروف بالبشاری ، در گذشته

در بعد از سال ۳۷۵ هجری ، ناحیه کشانی را در جزء خطه هیطل (هیاطله) ذکر کرده

می نویسد : «اما الصغد فان قصبته سمرقند وهی مصر الاقلیم ولها اثنا عشر رستاقاً منها

«کشانی» ، دبوسیة^۳ ...»

یعنی : مرکز سغد ، سمرقند است و آن شهر بزرگ آن اقلیم است و آن را دوازده

روستای است که از جمله آنها : کشانی و دبوسیه ... است .»

ابن حوقل - ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی و الموصلی ، در گذشته در ۳۸۰

هجری ، کشانیه را چنین توصیف می کند :

۱ - المسالك والممالک طبع اردیا ، ص ۲۶ .

۲ - مسالك الممالک اصطخری طبع اردیا ، ص ۳۴۲ .

۳ - احسن التقاسیم بن معرفة الاقلیم طبع اردیا ص ۲۱۶ .

«الکشانیه اعمر مدن السغد وهی واشتیخن متقاربتان فی الکبر غیر ان قبضة الکشانیه اکبر واعمر وقرایا اغزر واهلها اجلّ واطهر، وقلب مدن السغد الکشانیه، واهلها ایسر اهل مدن السغد»^۱.

یعنی: ناحیه کشانیه آبادترین شهرهای سغداست، و آن واشتیخن در بزرگی قریب یکدیگرند، جز آنکه کشانیه بزرگتر و آبادتر و روستاهای آن پر نعمت تر و مردم آن بزرگوارتر و در ظاهر آراسته ترند. و کشانیه دل شهرهای سغداست».

در حدود العالم من المشرق الی المغرب تألیف سال ۳۷۲ چنین آمده است:

«کشانی - آبادترین شهری است اندر سغد»^۲.

عزالدین ابوالحسن علی بن محمد معروف به ابن الاثیر در گذشته در ۶۳۰ هجری در کتاب اللباب فی تهذیب الانساب می نویسد:

«الکشانی بضم اول - هذا النسبة الی کشانیه، وهی بلدة من بلاد الصغد بنواحی سمرقند، وکان بها جماعة من العلماء والفضلاء»^۳.

یعنی: کشانی به ضم اول - این نسبتی به کشانیه است، و آن شهری از شهرهای سغد در نواحی سمرقند است، و در آنجا گروهی از علما و فضلا بوده اند.

ابوالفدا - اسماعیل بن محمد بن محمود عمر ابن شاهنشاه ملک حماة، در گذشته در ۷۳۲ هجری در کتاب تقویم البلدان طول و عرض جغرافیایی کشانیه را: هشتاد و هشت درجه و بیست دقیقه، در سی و نه درجه و پنجاه دقیقه نوشته است^۴.

ابن خردادبه - پادشاه ماوراء النهر را «کوشان شاه» خوانده می نویسد: «وملک ماوراء النهر کوشان شاه»^۵.

۱ - صورة الارض ج ۲، ص ۵۰۰ و ۵۰۱.

۲ - حدود العالم طبع دانشگاه تهران، ص ۱۰۷.

۳ - اللباب ج ۳، طبع قاهره، ص ۴۱ و ۴۲.

۴ - تقویم البلدان طبع اردیا، ص ۴۹۲.

۵ - المسالك والممالك ص ۴۰.

در جای دیگر می‌نویسد: «الملوک الذین سبّاهم اردشیر شاهاً: بزرگ کوشان شاه، گیلان شاه... بزرگ ارمنیان شاه...»^۱
یعنی: پادشاهانی را که اردشیر نام شاهی داده است: بزرگ کوشان شاه، و گیلان شاه... و بزرگ ارمنیان شاه... بودند».

طبری - در تاریخ خود درباره اردشیر بابکان چنین می‌نویسد:
«ثم رجع الى مرو وقتل جماعة وبعث رؤوسهم الى بيت نار اناهد ثم انصرف من مرو ونزل جور فاتته رسل ملك كوشان وملك طوران وملك مكران بالطاعة»^۲.
ابوعلی محمد بلعمی صاحب ترجمه تاریخ طبری که آنرا در سال ۳۵۲ هجری به امر امیر منصور سامانی به پارسی آورده چنین می‌نویسد:
«اردشیر باز به پارس آمد و آنجا [به جور] بنشست و ملوک الطوائف هر چه گرداگرد او بودند [چون ملک کوشان و ملک طوران و ملک مکران] به طاعت وی آمدند و رسول فرستادند»^۳.

طبری از جایی به نام «کُشان‌شاه» به نزدیک ابرشهر (نیشابور) نام می‌برد که در آنجا عده‌ای از دعاة بنی عباس بسال ۱۰۹ هجری به امر اسد بن عبدالله حاکم بنی امیه بر مرو کشته شدند^۴.

ظاهراً در همین محل ابرشهر بوده که سکه‌ای از نقره از یک شاهزاده ساسانی به نام پروز معاصر شاهپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۳ م) پیدا شده است. این شاهزاده برادر

۱ - ایضاً ص ۱۷.

۲ - یعنی: سپس اردشیر به سرو آمد و گروهی را بکشت و سرهایشان را به آتشکده اناهد فرستاد، و آنگاه از سرو بازگشت و در شهر جور (کور) فرود آمد، و رسولان شاه کوشان و طوران و مکران به پیش وی بطاعت آمدند» (تاریخ طبری ج ۲، ص ۸۲۰). در کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر (طبع بیروت، ج ۱، ص ۳۸۴، در ذکر همین واقعه نام پادشاه کوشان «سلک کوشان» آمده است.

۳ - ترجمه تاریخ طبری، طبع تهران، ص ۸۸۴.

۴ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۵۰۲.

شاهپور اول بوده و در سکه‌هایی که ضرب کرده خود را کوشانشاه، یا «کوشانشاه بزرگ» می‌خوانده است. شاهپور اول بعد از سال ۲۵۲ میلادی پسرش هرمز را به حکومت به حکومت خراسان گذاشت و لقب «شاهنشاه بزرگ کوشان» را که از بزرگترین القاب آن زمان بود به او تفویض کرد^۱.

بر سکه‌ای که از پیروز مذکور در نزدیکی نیشابور یافت شده بخط پهلوی ساسانی چنین آمده و این پیروز حاکم ابرشهر بوده است:

مزدیسن بگی پیروزی ربا (وزوگ) کوشان ملکا (کوشان شاه) Mazdêsn Bage
Perôz e vazurk Kushân Shâh.

یعنی مزدا پرست خدایگان پیروز بزرگ کوشانشاه^۲.

در ترجمه مسالک و ممالک اصطخری، از جایی به نام «کوشان» از اعمال اسفزار (از توابع هرات) یاد شده می‌نویسد: «اسفزار چهار شهر دارد، بزرگترین آن مواضع: کوشان است، کمتر از کروخ بود آب و باغ بسیار دارد»^۳.

در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی (در گذشته در ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری) در داستان آمدن کاموس کشانی و خاقان چین به یاری افراسیاب، از قوم کوشان به صورت کشانی یاد شده است:

کشانی چو کاموس شمشیر زن که چشمش ندید است هرگز شکن

بعد از پهلوانی به نام اشکبوس سخن به میان می‌آید که از طرف کاموس به جنگ

رستم دستان فرستاده می‌شود:

دلیری که بُد نام او اشکبوس همی بر خروشید بر سان کوس

بیامد که جوید از ایران نبرد سر هم نبرد اندر آرد بگرد

چون رستم پیاده به جنگ او رفته بود اشکبوس به او روی کرده گفت:

۱ - کریستنسن: ایران در زمان ساسانیان ص ۲۵۳.

2- Herzfeld, E. Paikuli, p. 42.

۳ - مسالک و ممالک اصطخری طبع تهران، ص ۲۰۹ و ۲۱۱.

کشانی بدو گفت کویت سلیح
 بدو گفت رستم که تیر و کمان
 کشانی بدو گفت بی بارگی
 رستم پاسخ داد :

تہمتن چنین داد پاسخ بدوی
 ہم اکنون ترا ای نبرده سوار
 پیاده مرا زان فرستاده طوس
 کشانی پیاده شود همچو من
 چونازش باسب گرانمایه دید
 یکی تیر زد بر بر اسب اوی
 کمان را بمالید رستم بچنگ
 ستون کرد چپ را و خم کرد راست
 چو پیکان ببوسید انگشت اوی
 چو زد تیر بر سینه اشکبوس
 کشانی ہم اندر زمان جان بداد
 کہ ای بیہدہ مرد پر خاشجوی
 پیادہ بیاموزمت کارزار
 کہ تا اسب بستانم از اشکبوس
 بدو روی خندان شوند انجمن
 کمانرا بزہ کرد و اندر کشید
 کہ اسب اندر آمد زبالا بروی
 گزین کرد یک چو بہ تیر خدنگ
 خروش از خم چرخ چاچی بخاست
 گذر کرد از مہرہ پشت اوی
 سپہر آن زمان دست او داد بوس
 تو گفتی کہ او خود ز مادر نژاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی